

# داستان پینوکیو (قسمت ۱)

اگر یادتون باشه کودکی ما پُر بود از داستان های مطرح جهان که در قالب کارتون برامون پخش میکردند...

مثل؛ بینوایان\_ پینوکیو\_ رابین هود\_ بچه های مدرسه آلپ\_ آنرِت... اما متاسفانه هرگز، اصل داستان ها رو نمیدونستیم ، نمیخوام بگم درست بود یا اشتباه...

اما بعد از اینکه بزرگ شدم شخصا همه ی داستان ها رو مطالعه کردم ، و روز شاخ های بیشتری از تعجب در میاوردم چون داستان ها عموماً آنی نبودند که ما میدونستیم... بگذریم...

کمی در مورد #پینوکیو بگم

کارلو کلودی پینوکیو رو نوشت، در داستان اصلی اش ( نه آنکه برای ما پخش کردند) او سعی داشت سختی تربیت کودکان ، مخصوصاً امور تربیتی #کودکان\_نافرمان رو نشون بده و درکنارش ذات پلید و چهره ی واقعی انسانها رو.

دیدگاه کارلو کلودی

او معتقد بود تنها امر و نهی کردن کودکان باعث تربیت درست آنها نمیشه ( متذکر بشم این یکی از، رایج ترین راهکار های تربیت کودکان در آن زمان بود) بلکه میتونه کودکان رو بیشتر به سمت کارهای غلط بکشونه .

طبق اصول روان شناسی؛ باید به کودکان فرصت های آزمون و خطا داده بشه تا تجربه حاصل بشه و در نهایت منجر به تصمیم های درست بشه.

ادامه دارد.....

پرستو مروجی

---

## بی رو دَر با یستی

چرا برخی کودکان تمایلی به تنها خوابیدن ندارند و کنار مادر میخوابند؟

پاسخ

این رفتار دلایل زیادی دارد اما همیشه کودکان مقصر نیستند منشا این رفتار مادر است؟! می‌گین مادر؟!؟

بله تعجب نکنید #بی\_رو\_دَر\_بایستی بگم ☐ مادرانی که در روابط جنسی سرد مزاج هستند و کمتر تمایل به برقرار کردن رابطه مستقیم با همسر دارند کودکان را وابسته ی خود میکنند و اینجاست که نقش ها تغییر میکنند، و کودکان حریم امن مادران میشوند.)  
☐ راه کار☐☐

اقدامات لازم جهت رفع سر مزاجی  
بهبود بخشیدن رابطه جنسی با همسر  
و سپس قانع کردن کودکان ...

☐ با خود رو راست باشیم.

پرستو مروجی

---

## دلبستگی

ابتدا تعریفی از دلبستگی ارائه می‌دهیم  
☐ دلبستگی یعنی؛ جو هیجانی حاکم بر روابط کودک با مراقب اش(اعم از مادر پرستار یا مربی کودک)  
باید تاکید کنیم ک بهترین نوع دلبستگی میان مادر و کودک هست که نیروی انگیزشی دو طرفه ایجاد میکند  
ک این انگیزه برای تعامل بسیار ضرورت دارد  
☐ چون در آینده کارکرد مهمی برای رشد شخصیت کودک دارد  
در واقع دلبستگی حس امنیت برای کودک فراهم میکند  
در ایجاد دلبستگی ها باید دقت کنیم مخصوصا مادران شاغل اگر کودک به مهد کودک میرود یا زمانی را در منزل مادر بزرگ یا دیگر وابستگان سپری میکند نباید اجازه داد این دلبستگی ایجاد شده بین کودک و این مراقبان، باعث کمرنگی نقش والدین شود تا حدی ک کودک حرف پدر یا مادر را نادیده بگیرد  
☐ دقت شود فرایند دلبستگی با تکامل کودک و مادر تسهیل میشود و  
☐ مهم مقدار فعالیتی است ک باهم انجام میدهند نه مدت زمانی ک باهم



سالار: چون ماشین خودمه □  
 یاسین: مگه من گفتم نیست □ سالار خان! در این ماشین ها باز  
 همیشه، نگاه کن چون لولا کنارش نداره. پیرِ سیه  
 سالار کم آورده بود گفت: خواستم ی امتحان کنما  
 مهیار: ماما! یاسین رو دیدم، داشت به خانم صبوری میگفت: یاسین رو  
 موعود ثبت نام کرده  
 سالار: موعود چیه!؟  
 مهیار: اسم پیش دبستانی سر کوچمون دیگه  
 سالار: من که همه چیزو بلدم نمیرم پیش دبستانی  
 مهیار: حرفا میزنی ها، بالاخره باید بری تا کلاس اول ثبت نام ات کنن  
 سالار: تو چی؟ میری اونجا؟  
 مهیار: هیچ حرفی تو خونه نشده، شاید مادرم فراموش کرده، چون الان  
 همه به فکر مادرم هستند  
 سالار: آخ آره، بهتر که یادشون رفته، نری بهتره باید مثل مهد کودکی  
 ها شعر بخونیم، دست بزنیم مثل نوزادا باهامون رفتار میکنن  
 مهیار: فکر نکنم  
 سالار: فکر بکن، من که نمیرم... بخوان شخصیتو کوچیک کنن □  
 مهیار: با شعر خوندم شخصیت کوچیک نمیشه  
 □ ادامه دارد... ان شاء الله  
 پرستو مروجی

## بَرِن تَرِن و بچه ها مون (قسمت ۱)

□ تقدیم به بانویی که رمز زندگی من است؛ نرجس(س)  
 و یگانه زیبا نازنینم؛ شادین  
 □□□□□□□□□□□□  
 سلام خانم صبوری جان! احوال شما؟ مهدیه جون و محمد حسین کوچولو  
 خوبن؟  
 خانم صبوری: الحمدلله، شکر، شما چطورین؟ یاسین جون خوبن؟  
 مادر یاسین: همه خوبیم، ممنونم،  
 خانم صبوری جان! دیروز رفتم پیش دبستانی « موعود» همون که سر  
 کوچه مونه، با مدیرش صحبت کردم و فضا رو هم دیدم، بنظر من جای

مناسبی بود برای ثبت نام بچه ها. نور و رنگ کلاس ها هم خوب بود، وسایل بازی شونم استاندارد بود و گفتند در هر کلاس فقط ۲۰ نفر ثبت نام میکنند و ۳ کلاس هم بیشتر ندارند.

من یاسین جون رو پیش ثبت نام کردم، گفتم پُر نشه، بچه ام بمونه! خانم صبوری: چه خوب! من وقت نکردم ی سری برم، محمد حسین خیلی وقتمو پُر میکنه، دوست داشتم مهدیه رو با خودم ببرم، ببینم خوشش میاد یا نه؟! هر چند چون نزدیک خونه اس بنظرم نعمت بزرگیه و هزینه ی سرویس هم حذف میشه.

مادر یاسین: شما درست میگین ولی یاسین اینطور نیست تا الان هر تصمیمی گرفتیم، انجام داده، اهلِ اعتراض و سخت گیری نیست، دخترها فرق دارن تا خودشون نبینن و نپسندن محاله قبول کنن [عزیزم مثل خودمون

خانم صبوری: باشه عزیزم من امروز با پدر مهدیه صحبت میکنم اگر پذیرفت فردا میگم ببرمش و باز اگر پسندید، پیش ثبت نام کنند تا خیالم از پیش دبستانی مهدیه راحت بشه، راستی به آقای کیانی هم بگیم، شاید در جریان نباشه.

مادر یاسین( با تعجب) آقای کیانی!؟؟!

خانم صبوری: بله همین بنده خدا که زحمت ساختمون رو میکشه.

مادر یاسین: آهاااان بله، خب چرا به ایشون بگیم؟ نکنه باید با ایشون هماهنگ کنیم[]

خانم صبوری: از دست شما، ☺[] نه پارسال خانم شون به رحمت خدا رفتند دخترش چند روزی منزل ما بود تا اوضاع آروم بشه[] اون موقع متوجه شدم دخترشون همسن مهدیه ی ماست، فقط ی کم ریز نقش تره.

مادر یاسین: آه طفلی[] درست میگین حتما هم به ایشون میگم، مَردها زیاد سر در نمیارن.

خانم صبوری: لطف میکنی عزیزم با اجازه من برم که حتما محمد حسین حسابی مهدیه رو اذیت کرده.

مادر یاسین دکمه ی پارکینگ آسانسور را زد تا با آقای کیانی صحبت کنه.

[] ادامه دارد..... ان شالله

پرستو مروجی